درآمدى بر ولادت و غيبت امام مهدى (عج(

محمد مهدي آصفي

ترجمه عبدالله اميني

اشاره: يكي از شبهاتي كه درباره‏ي حضرت مهدي عليه السلام شده، اين است كه آن حضرت، مصداق آيات وراثت زمين و روايات حكومت جهاني نيست.

نوشتار حاضر، ضمن اثبات انقلاب جهاني از ديد قرآن و روايات، با نقل چهاردسته از روايات معتبر نزد شيعه و سنّي، مانند حديث ((ثقلين)) و ((لزوم شناخت امام)) و... به اين شبهه پاسخ مي‏دهد و عقيده‏ي شيعه را به اثبات مي‏رساند.

((وَ لقدْ كتبنا في الزبور مِن بعد الذكر أنَّ الأرض يرثها عبادي الصالحون))

و ما، بعد از تورات، در زبورِ داوود نوشتيم كه بندگان نيكوكار من، زمين را به ارث مي‏برند.))(1)

در برابر ما، سه مطلب مربوط به هم هست:

مطلب نخست‏

نخستين مطلب، انقلاب جهاني فراگيري است كه قرآن، در چند مورد، بدان اشاره مي‏كند:

1- در آيه‏ي پنجاه و پنجم سوره‏ي نور آمده است:

((خدا، به كساني از شما كه ايمان آوردند و كارهاي شايسته انجام دادند، وعده داد كه همان گونه كه امّت‏هاي پيشين را خلافت بخشيد، هر آينه، آنان را هم خلافت دهد و ديني را كه براي ايشان پسنديد، براي شان استوار و حاكم سازد و يقيناً، آنان را پس از بيمناكي‏شان آرام و ايمن قرارشان دهد.)).

2- در دو آيه‏ي پنجم و ششم از سوره‏ي قصص آمده است:

((و ما اراده كرديم كه بر آن طايفه‏ي ضعيف و ذليل، در آن سرزمين منّت گذاريم و آنان را پيشوايان خلق قرار دهيم و وارث مُلك و جاه فرعونيان گردانيم، و در آن سرزمين، به آنان قدرت و سلطه بخشيم و به فرعون و هامان و لشگريان شان آن چه را كه از آن ترسان شوند، نشان دهيم.)).(2)

3- در آيه‏ي صد و پنجم سوره‏ي انبيا آمده است:

((هر آينه، ما بعد از تورات، در زبورِ داوود نوشتيم كه بندگان نيكوكار من، زمين را به ارث مي‏برند.)).(3)

اين انقلاب، وقتي رخ مي‏دهد كه مستكبران بر زندگي مردم حكم مي‏رانند و بندگان خدا را به استضعاف مي‏كشانند و ارزش‏ها و خِرَد و وجدان مردمان را مي‏ربايند و بشريت به بن بست مي‏رسد. در اين هنگام، اراده‏ي الهي دخالت كرده، توان و سلطنت را از دست ستمگران مستكبر گرفته و به دست مستضعفان صالح مي‏رساند.

چنين انقلابي جهاني، در تاريخ تكرار شده است. از جمله‏ي آن‏ها، رخداد تاريخي بني‏اسراييل است، آن زمان كه فرعون، استكبار ورزيد و در زمين فساد كرد. خداوند مي‏فرمايد:

((فرعون، در زمين(مصر) تكبّر و گردن كشي كرد و مردم‏اش را گروه گروه كرد و طايفه‏اي را سخت ضعيف و ذليل شمرد: پسران شان را مي‏كشت و زنان شان را [براي خدمت ] زنده مي‏گذاشت. هر آينه، فرعون، از مفسدان بود)).(4)

امر حتمي نخست، جا به جايي فرمانروايي از مستكبران به مستضعفان صالح است كه انقلابي فراگير در ارزش‏ها و در سرزمين‏ها [ ي مختلف ] و در فرمانروايي و رهبري است. اين، از سنّت‏هاي حتمي الهي است.

مطلب دوم‏

كسي كه اين انقلاب جهاني فراگير را رهبري و فرماندهي مي‏كند، ((مهدي)) از ذريّه و نوادگان رسول الله‏صلي الله عليه وآله است. اين مطلب، در حد تواتر، در روايات صحيح آمده است. اين، همان دومين مطلبي است كه حديث نبوي، آن را ثابت مي‏كند و مسلمانان بر آن اتّفاق نظر دارند و آن را مطلبي حق مي‏دانند، همان گونه كه آن مطلب نخست را نيز به حكم قرآن شريف، ثابت شده مي‏دانند. در هيچ يك از اين دو مطلب، جاي كوچك‏ترين ترديدي نيست.

احاديث مهدي‏عليه السلام در حدّي است كه قابل ترديد نيست. ما، در اين جا نمي‏خواهيم وارد اين بحث و بحث پيشين شويم.

مطلب سوم‏

مهدي منتظر(عج) كه رسول الله‏صلي الله عليه وآله از او خبر داده، محمّد بن حسن بن علي‏عليهم السلام است كه در دويست و پنجاه و پنج هجري در سامرا زاده شد و خداي متعال، او را از ديد مردمان پنهان كرد. خداوند، براي نجات دادن مردم از ستم و نابود كردن شرك و دوگانگي و استوار ساختن توحيد و پرستش خدا از سوي انسان، ((مهدي)) را مي‏فرستد و او، شريعت و حدود خدا در زندگي مردمان را برپا مي‏دارد.

از روايات فراوان اهل بيت‏عليهم السلام مي‏فهميم كه مهدي منتظر - كه رسول الله‏صلي الله عليه وآله بدو مژده داده است - محمد بن حسن عسكري، دوازدهمين امام از اهل بيت‏عليهم السلام است. سخن ما بر اين مسئله متمركز است و مخاطب‏مان در اين بحث، كساني اند كه اعتقاد به حجّيت حديث اهل بيت‏عليهم السلام دارند و به دنبال دلايل كافي و روشن و صريح براي اثبات علمي عقيده‏ي اماميّه، مبني بر اين كه مهدي منتظرِ آل محمدعليهم السلام معيّن و مشخّص شده است، هستند.

اختلاف ميان شيعه‏ي اماميه و ديگر فرقه‏هاي اسلامي، در اصل قضيّه‏ي مهدويت نيست؛ زيرا، تمامي مسلمانان - جز گروهي اندك - باور دارند كه خداي متعال، از ميان اهل بيتِ رسول الله‏صلي الله عليه وآله ((مهدي)) را براي انقلاب جهاني بزرگي در زندگي مردمان ذخيره كرده است، تا بشريت را نجات دهد. در اين، ترديدي نيست و روايات نبوي، در اين باره، صحيح و متواتر است. اختلاف ميان شيعه‏ي اماميه و ديگر مسلمانان، تنها، در تشخيص و تعيين [ امام مهدي ] است.

شيعه‏ي اماميه، معتقد است كه امام مهدي منتظرعليه السلام محمّد بن حسن بن علي‏عليهم السلام است كه در سال دويست و پنجاه و پنج هجري، در سامرا زاده شد و خداوند تعالي، براي حكمتي كه خود مي‏دانست، او را در پس پرده‏ي غيب بُرد و او، همان كسي است كه خداي بلند مرتبه، او را براي نجات بشريّت ذخيره كرده است و پيامبران و كتاب‏هاي الاهي قبلاً بدو بشارت داده‏اند.

غير شيعيان، معتقدند، مهدي‏اي كه رسول الله‏صلي الله عليه وآله بدو مژده داده، هنوز به دنيا نيامده، يا زاده شده و ما، نام‏اش را نمي‏دانيم.

براي اثبات عقيده‏ي اماميه، به دو گروه دليل، استدلال مي‏كنيم:

گروه نخست، روايات عام و كلي است كه ويژه‏ي امام‏عليه السلام نيست، امّا قهراً و به ناچار، بر عقيده‏ي اماميّه در مورد مهدي‏عليه السلام منطبق است.

اگر عقيده‏ي اماميه را در اين باره به شمار نياوريم، براي اين گونه روايات، توجيه و تفسيري صحيح نمي‏دانيم. اين روايات، يقيناً، صحيح‏اند. بعضي از آن‏ها، در مصادر و منابع اماميّه، در طبقات مختلف راويان سند، متواترند و مناقشه و ايرادي در آن‏ها نيست. بخش اعظم اين روايات را در مدارك و منابع معتبر اهل سنّت و به سندهاي معتبر يا متواتر نيز مي‏بينيم.

ايمان و اعتقاد به درستي اين احاديث، به اثبات علمي عقيده‏ي اماميه در تشخيص و تعيين امام منتظر منجر مي‏شود؛ زيرا، اين روايات با عقيده‏ي معروف اماميّه منطبق است و ما، مصداق و تفسير ديگري براي اين احاديث نمي‏شناسيم.

مطابقت كامل اين روايات با مبناي شيعه‏ي اماميّة و عدم مطابقت آن با هيچ مبناي معروف ديگري ما را به طور قطع، به اين نتيجه مي‏رساند كه اين روايات، ناظر به همان رأي و عقيده‏ي شيعه‏ي اماميه اثنا عشريه است .

نمونه‏اي از اين گروه از احاديث، چنين است:

حديث ثقلين‏

نخستين حديثي كه در اين باره بدان استناد مي‏كنيم، حديث ثقلين است. اين حديث، صحيح است و به تواتر، از رسول الله‏صلي الله عليه وآله رسيده است. محدّثانِ تمامي فرقه‏هاي اسلامي، بر صحيح بودن‏اش، اجماع و اتّفاق نظر دارند. از ميان علماي مسلمان، كسي نيست كه در صحّت اين روايت و صدور آن از رسول الله‏صلي الله عليه وآله ترديد كند.

براي اثبات سخن ما، همين كفايت مي‏كند كه افراد زير، آن را نقل كرده‏اند:

مسلم در صحيح، ترمذي و دارمي در سنن، احمد بن حنبل در جاهاي متعددي از مسندش، نسايي در خصائص، حاكم در مستدرك، ابوداوود و ابن‏ماجه در سنن.

طُرُق [و اسناد روايت‏] اين حديث در كتاب‏هاي اماميه، بيش از آن است كه در اين مختصر شمارش شود.

متن حديث - چنان كه در بيش‏تر مصادر است - چنين است:

اي مردم! همانا، من، بشرم [مانند ديگران‏]، نزديك است كه [از سوي فرشته‏ي مرگ‏] خوانده شوم، و من هم پاسخ دهم. من، ميان شما، دو چيز گران سنگ به جا مي‏گذارم. آن دو، كتاب خدا و عترت‏ام، اهل بيت‏ام، هستند. اين دو، هرگز از هم جدا نمي‏شوند، تا بر من، در حوض [كوثر] آيند. بر آن دو پيشي نگيريد كه هلاك مي‏شويد و بدانان چيزي نياموزيد؛ زيرا، از شما داناترند.

اين حديث، به صراحت مي‏گويد:

الف) پيامبر، پس از خود، دو جانشين براي هدايت امّت باقي مي‏گذارد كه قرآن و اهل بيت‏اش هستند.

ب) هر دو جانشين، باقي‏اند و تا روز قيامت، هرگز از يكديگر جدا نمي‏شوند.

ج) رسول الله‏صلي الله عليه وآله فرمان داد به آن دو چنگ زنند تا از گمراهي مصون نگه داشته شوند.

چنگ زدن، به معناي پيروي و طاعت است. همين، معناي ((حجّت)) است و حجّت و حجّيت، معنايي جز پيروي و اطاعت ندارد.

اگر نكته‏ي نخست (باقي گذاشتن دو چيز گران سنگ) را به دومين نكته (جدانشدن شان از هم) پيوند زنيم، اصل مهمّي را به دست مي‏آوريم. آن اصل، اين است كه در هر زمان حجت و امامي از اهل بيت عليهم السلام وجود دارد كه هرگز از كتاب خدا جدا نمي‏شود.

ابن حجر در صواعق مي‏گويد:

احاديثي كه مردم را بر لزوم تمسّك به كتاب و اهل بيت دعوت مي‏كند، دلالت دارد بر اين كه هيچ گاه رشته‏ي شايستگان اهل بيت تا روز قيامت بريده نخواهد شد، همان گونه كه قرآن هم چنين است. از اين رو، اهل بيت، موجب امان و قرار زمينيان بودند، چنان كه گفته خواهد شد. گواه بر اين، خبر پيشين است كه [پيامبر فرمود]: ((در هر نسلي از بازماندگان امّت‏ام، عادلاني از اهل بيت‏ام هستند.)).(5)

بدون ترديد، حديث دلالت دارد كه حجّتي از اهل بيت عليهم السلام، به عنوان امام مردم، هميشه، خواهد بود.

براي اين حديث، جز وجود امام مهدي‏عليه السلام و حيات و بقا و غيبت و امامت‏اش بر مسلمانان، چنان كه اماميّه باور دارد، تفسير يا مصداقي نيست. اگر اين اعتقاد را باور نكنيم، در قرن هايي كه بر حيات مسلمانان گذشته است، هرگز مصداق و تفسيري نخواهيم يافت. نه اكنون و نه پيش از اين، ميان مسلمانان، كسي نيست كه ادعا كند، داناترينِ مردمان است و مردم مي‏بايست از او پيروي كنند و بر وي پيشي نگيرند و از او آموخته، بدو نياموزند.

اگر پرسيده شود: ((فايده‏ي امامي كه از ديد مردم غايب است، چيست؟)). مي‏گوييم، خداي بلند مرتبه، ما را بر اسرار غيبت‏اش، جز اندكي، آگاه نكرده است. آن چه خدا علمش را بر ما پوشانده، بسيار است و جز اندكي به ما [دانش نداده و ]نشناسانده است. صادق امين حضرت رسول الله‏صلي الله عليه وآله به ما خبر داد: كه حجّتي از اهل بيت‏اش، ميان مردم و روي زمين تا روز قيامت باقي مي‏ماند. ما، سخن پيامبر را تعبّداً مي‏پذيريم و علم آن چه را نمي‏دانيم، به آن كه مي‏داند، وامي‏گذاريم. البته، بر همه روشن است كه تمام آن چه در شريعت و دين الهي هست، براي ما شناخته شده و معلوم نيست.

حديث ((آن كه بميرد و امام زمان‏اش را نشناسد...))(6)

مُسلِم، آن را در صحيح‏اش روايت كرده است. نص حديث، چنين است:

از رسول الله‏صلي الله عليه وآله روايت است: ((آن كه بميرد و بر عهده‏اش بيعت [امام حق ]نباشد، به مرگ جاهليّت مرده است.)).(7)

بخاري، در صحيح‏اش به نقل از رسول الله‏صلي الله عليه وآله روايت مي‏كند:

((آن كه از [ گستره‏ي حكومت ] سلطان [ شرعي ] بيرون رود، گر چه يك وجب باشد، به مرگ جاهليّت از دنيا رفته است.)).(8)

احمد، در مسندش به نقل از رسول الله‏صلي الله عليه وآله چنين روايت كرده است:

((آن كه بميرد و بر او طاعت [ امامي حق ]نباشد، به مرگ جاهليّت مرده است.))(9)

طيالسي در مسندش به نقل از رسول الله‏صلي الله عليه وآله روايت كرده است:

((كسي كه بميرد، بي آن كه امام [ حق ] داشته باشد، به مرگ جاهليّت از دنيا رفته است.)).(10)

حاكم، همين را در مستدرك‏اش چنين آورده است:

((آن كه بميرد و بر عهده‏اش [ پيروي ]امام مردم [ حق پرست ] نباشد، مرگ‏اش، به جاهليّت است.)).(11)

حاكم، با شرط شيخين (بخاري و مُسلِم) اين حديث را صحيح مي‏داند. ذهبي، آن را در تلخيص‏المستدرك آورده(12)، و با شرط شيخين، آن را صحيح مي‏داند. پوشيده نيست كه ذهبي، در تصحيح احاديث مستدرك، بسيار سختگير است. هيتمي، در مجمع الزوائد(13)، آن را با سندها [ و روايان ]بسيار و گونه‏هاي مختلف آورده است.

طريق [ و گزارش‏گران ] و الفاظ حديث، بسيار و در حدِّ استفاضه است و دانستيم - چنان كه ذهبي گواهي كرده - برخي، صحيح است.

ثقاتِ محدّثان امامي، اين حديث را روايت كرده‏اند. طُرُق [ و روايان ]اينان نيز بسيار است، كه برخي صحيح است. مضمون كلّي اين حديث، قريب به تواتر است.

مجلسي قدس سره، براي آن در بحارالأنوار، بابي با عنوان ((مَن مات ولم يعرف إمام زمانه، مات ميتة جاهليّة)) قرار داده، و چهل حديث را به همين معنا، از راويان بسيار روايت كرده، كه الفاظ آن، نزديك به هم است.(14)

ما، براي نمونه، دو طريق آن را بيان مي‏كنيم:

الف) طريق نخست، روايت برقي در محاسن به سند معتبر از امام صادق‏عليه السلام است. ايشان، روايت را چنين آورده است:

((زمين، جز با امام، درست و راست نمي‏شود و هر كه بميرد و امام‏اش را نشناسد، به مرگ جاهليّت مرده است.)).(15)

ب) دومين طريق، روايت ((كشّي)) از ابن احمد از صفوان از ابي يسع است. در اين روايت، آمده است:

به امام صادق‏عليه السلام عرض كردم:

((پايه‏هاي اسلام را به من معرفي بفرما.)). فرمود: ((شهادت به توحيد)) - تا فرمود: - رسول الله فرمود: ((آن كه بميرد و امام زمان‏اش را نشناسد، به مرگ جاهليّت مرده است.)).(16)

همه‏ي رجال اين سند، موثّق‏اند. هر چند در اين گونه روايات كه از سوي شيعه و سني، بسيار روايت شده‏اند، نياز به توثيق سند نداريم.

اين روايات، بر چند حقيقت زير دلالت دارد:

الف) جز با امام، زمين، به ثبات و آرامش نمي‏رسد.

ب) در هر زمان مي‏بايست انسان، امام زمان‏اش را بشناسد. معرفت او، جزء دين است و جهل به امام و نپذيرفتن‏اش از جاهليّت است.

ج) در زمان مي‏بايست همگان از امام پيروي كنند و روا نيست كسي از طاعت امام زمان‏اش سر باز زند.

د) آن كه بميرد و گردن به بيعت امام ننهد، به مرگ جاهليّت مرده است.

ه) در هر زمان، مي‏بايد امامي كه شناخت و پيروي‏اش واجب است، وجود داشته باشد. در طول زمان، بايد زنجيره‏ي امامان، پيوسته باشد و هيچ عصر و زماني، از آنان خالي نباشد.

درست نيست كه گفته شود: ((اين مورد، مانند حكم به شرط موضوع، يا تعليق حكم بر موضوع، مانند هر قضيه‏ي حقيقيه‏ي ديگري است.))؛ زيرا، درست است كه قضيه‏ي حقيقيه، بر اثبات موضوع‏اش دلالت ندارد، بلكه بر فرض تحقّق موضوع، حكم، ثابت مي‏شود، امّا روايات وارد در اين باب، بر معنايي بيش از اين دلالت دارد. اين روايات، بر ضرورت ارتباط يا معرفت و پذيرش امام از سوي مردمان، به عنوان شرطي براي مسلمان بودن و اين كه اگر چنين نشود، مرگ جاهلي در پيش است، دلالت دارد. اين قضيّه، بر وجود امام در هر زماني، دلالت دارد و به معناي اين نيست كه قضيه‏ي حقيقيه، موضوع‏اش را ثابت نمي‏كند. قضيه‏ي حقيقيه، هميشه، به شرط تحقّق موضوع است، امّا ما مي‏گوييم، آن چه از روايات مي‏فهميم، استمرار موضوع، يعني وجود امام حجّت در هر زماني است، كه امري غير از اثبات موضوع است.

به تعبير ديگر، روايات وارد در اين باب، از سنّت خداي متعال پرده بر مي‏دارد كه اقتضاي آن، وجود امام عادل - كه خدا، اطاعت‏اش را واجب كرده است، و خروج از پيروي‏اش را اجازه نداده است. - در هر زماني است حكمِ شرعيِ وارد در اين روايات، سنّت الهي را مي‏نماياند كه وجوب پيروي از امام در هر زمان است.

سنّت الهي‏اي كه از اين حكم فهميده مي‏شود، وجود امام در تمامي زمان‏ها است و گرنه چه گونه از انسان مي‏توان خواست كه به هنگام مرگ، در حال طاعت از امام زمان‏اش باشد و پا بند بيعت، و پيرويش باشد، نه اين كه عهد و پيمان‏اش را بشكند يا امام را نشناسد، و اگر از طاعت سر باز زند يا بيعت را بشكند يا امام را نشناسد، به مرگ جاهليّت مرده است؟ اگر اين نيست، چرا اين اندازه در پاداش و مجازات، سخت‏گيري شده است؟

واضح است كه حاكمان ستمگر و پيشوايان كفر و آنان كه با خدا و رسول‏اش مي‏جنگند، مصداق امامي كه بر مردم واجب است او را بشناسند و در هر زمان پيروش باشند، نيستند. خداي متعال مي‏فرمايد:

و شما مؤمنان، هرگز نبايد با ستمگران، همدست و دوست باشيد و گرنه، آتش كيفر آنان، شما را هم خواهد گرفت.(17)

از رفتار رؤساي مسرف و ستمگر، پيروي نكنيد كه در زمين فساد مي‏كنند و به اصلاح حال خلق نمي‏پردازند.(18)

چه گونه باز مي‏خواهند طاغوت را حَكَم خود گمارند، در صورتي كه مأمور بودند بدان كافر شوند؟!(19)

پس از آگاهي از مطلب گذشته، مي‏گوييم، تنها تفسير براي اين روايات، آن است كه اماميّه مي‏شناسد و بدان معتقد است؛ يعني، پس از در گذشت رسول الله‏صلي الله عليه وآله، امامت در اهل‏بيت‏عليهم السلام ادامه داشته و با وفات امام حسن عسكري‏عليه السلام، قطع نشده است.

ما، معتقد نيستيم، اطاعتي كه برابر اسلام است و سر باز زدن از آن، مساوي با جاهليّت، اطاعت از كساني است كه خداي متعال به ما فرمان داده با آنان دوست و همدست نباشيم، بلكه بدانان كفر ورزيم.

هر كه اين دسته از روايات را كنار روايات نخست بنهد، تطابق و همخواني روشني ميان شان مي‏يابد. در حديث ثقلين وارد شده:

((اينان، حجّت خدا بر بندگان‏اند و تمسّك به آنان، واجب است؛ زيرا، همسنگ و برابر قرآن‏اند و تا وقتي مردم بدانان چنگ زنند، هرگز گمراه نمي‏شوند.))

و در دسته‏ي دوم روايات وارد شده:

((شناخت اينان، جزء دين خدا است و نشناختن شان، گمراهي و جاهليّت است.)).

پس حاكمان ستمگر نمي‏توانند مصداق اين دسته از احاديث باشند.

حديث ((زمين از حجّت، خالي نمي‏ماند.))(20)

اين حديث را راويان ثقه و مورد اطمينان اماميّه، مانند كليني و صدوق و ابوجعفر طوسي، از طريق‏هاي بسيار روايت كرده‏اند. كه طبقات مختلف اَسناد اين روايت، به حد تواتر مي‏رسد. محمّد بن يعقوب كليني در كتاب ((الحجة)) كافي، بابي به عنوان ((الأرض لاتخلو من حجّة)) قرار داده است(21). علاّمه‏ي مجلسي در بحارالانوار، بابي را با عنوان ((الاضطرار إلي الحجة و أنّ الإرض لاتخلو من حجة)) گشوده، و در آن، يكصد و هجده حديث، بدين مضمون ذكر كرده است.

كليني در كافي، كتاب الحجة، باب ((أنّ الأرض لاتخلو من حجة)) مي‏گويد:

گروهي از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن عيسي از محمّد بن ابي‏عمير، از حسين بن ابي العلاء گفت: به امام صادق‏عليه السلام عرض كردم:

((زمين، بي وجود امام خواهد بود؟)). فرمود: ((نه!)). گفتم: ((دو امام با هم خواهند بود؟)). فرمود: ((مگر آن كه يكي [ امامت كند و ديگري ]ساكت باشد.)).(22)

سند اين روايت، صحيح است و در آن ترديدي نيست.

كليني، از علي بن ابراهيم، از پدرش؛ و وي، از محمد بن ابي عمير، از منصور بن يونس و سعدان بن مسلم، از اسحاق بن عمار، به نقل از امام صادق‏عليه السلام مي‏گويد:

شنيدم امام فرمود: ((زمين، خالي از امام نمي‏ماند.)).(23)

سند اين روايت هم صحيح است.

كليني، از محمّد بن يحيي، به نقل از احمد بن محمّد، از علي بن حكم، از ربيع بن محمد مسلّي، از عبدالله بن سليمان عامري، از امام صادق‏عليه السلام روايت مي‏كند كه امام فرمود:

((پيوسته، روي زمين، حجت خدا خواهد بود.)).(24)

سند، صحيح است و روايت معتبر، و راويان، موثق.

كليني، از علي بن ابراهيم، از محمّد بن عيسي، از يونس، از ابن مُسكان، از ابو بصير، به نقل از يكي از آن دو [ امام ]مي‏گويد كه فرمود:

((خداوند، زمين را بدون وجود عالِم، رها نكرده است.)).(25)

سند، صحيح است و روايت، معتبر.

كليني، از حسين بن محمّد، از معلّي بن محمد، از وشّاء، روايت مي‏كند: از امام رضاعليه السلام پرسيدم:

((آيا زمين، بدون امام مي‏ماند؟)). فرمود: ((نه!)) عرض كردم: ما [ به مردم ]مي‏گوييم: اگر خداي عزّوجلّ، بر بندگان خشم گيرد، زمين باقي نمي‏ماند.)). فرمود: ((زمين، باقي نخواهد ماند و در اين صورت، از بين خواهد رفت.)).(26)

سند، صحيح، و روايت، معتبر است.

شريف رضي، از امير مؤمنان‏عليه السلام در نهج البلاغه مطلبي را نقل مي‏كند كه با بحث ما مرتبط است. امام‏عليه السلام فرمود: زمين، خالي از حجّتي كه براي خدا قيام كند، نمي‏ماند، خواه پيدا و مشهور باشد، خواه ترسان و ناشناس؛ زيرا، نبايد حجّت‏ها و نشانه‏هاي خدا از بين رود.(27)

آن چه گفته شد، نمونه‏اي از روايات بسياري است كه به حدّ تواتر مي‏رسد و سند برخي تمام است.

براي كسي كه با سخنان اهل بيت عليهم السلام آشنا است، حجّت، اصطلاحي شناخته شده است و اين احاديث نياز به شرح بسيار و دقّت و درنگ ندارد و صراحت دارد كه وجود امام، در هر زماني، ضرورت دارد. براي اين روايات، تفسيري جز آن چه شيعه‏ي اماميّه مي‏شناسد و بدان معتقد است، وجود ندارد؛ يعني، امام هست و حيات دارد و غايب است. اگر اين اعتقاد را معتبر ندانيم، تفسيري براي اين روايات بسيار و در حدّ تواتر، نخواهيم يافت.

حديث ((امامان دوازده گانه))

بخاري، در كتاب الأحكام از صحيح‏اش، گزارش مي‏كند كه جابر بن سمره گفت:

شنيدم پيامبرصلي الله عليه وآله فرمود: ((دوازه امير خواهد بود.)) سپس كلمه‏اي فرمود كه نشنيدم. پدرم گفت: پيامبر فرمود: ((همگي، از قريش‏اند.)).

مُسَلِم، در كتاب الإماره، باب ((الناس تبعٌ لقريش)) [= مردم پيرو قريش‏اند]، از صحيح‏اش مي‏گويد:

جابر بن سمره گفت: شنيدم پيامبر فرمود: ((اگر دوازده مَرد بر مردم حكم رانند، پيوسته، كارشان رو به راه خواهد بود.)). سپس پيامبر كلمه‏اي فرمود كه نفهميدم. از پدرم پرسيدم: ((رسول الله چه فرمود؟)). گفت: ((همگي، از قريش اند.)).(28)

مُسلم، در صحيح، در همان كتاب، همان باب، از جابر بن سمره گزارش مي‏كند كه شنيدم رسول الله‏صلي الله عليه وآله فرمود:

((با دوازده خليفه، اسلام، پيوسته، عزت‏مند خواهد ماند.)). سپس كلمه‏اي فرمود كه نفهميدم. به پدرم گفتم: ((چه فرمود؟)). گفت: ((همگي، از قريش‏اند.)).(29)

مُسلم، در كتاب الإماره، باب ((الناس تبع...)) از صحيح‏اش، از جابر بن سمره نقل مي‏كند: همراه پدرم، بر پيامبر وارد شدم و شنيدم كه فرمود: ((كار امّت، رو به راه نخواهد شد، مگر دوازده خليفه ميان شان باشند.)). سپس سخني فرمود كه نشنيدم و به پدرم گفتم: ((چه فرمود؟)). گفت: ((همگي، از قريش‏اند.)).(30)

ترمذي، در كتاب الفتن، باب ((ما جاء في الخلفاء)) از سنن‏اش، به نقل از جابر بن سمره مي‏گويد: رسول الله‏صلي الله عليه وآله فرمود:

((پس از من، دوازده امير خواهد بود.)).

راوي، در دنباله آورده است:

((ابو عيسي مي‏گويد: اين حديث، صحيح است.))(31).

ابو داوود در سنن، به نقل از جابر بن سمره مي‏گويد:

شنيدم رسول الله‏صلي الله عليه وآله فرمود: ((با دوازده خليفه، اين دين، پيوسته، عزت‏مند خواهد بود.)). مردم، تكبير بر آوردند و فرياد زدند. سپس كلمه‏اي فرمود كه نفهميدم. به پدرم گفتم: ((پدر! چه فرمود؟)) گفت: ((همه، از قريش‏اند.)).(32)

حاكم، در كتاب ((معرفة الصحابه)) از مستدرك‏اش، به نقل از جابر مي‏گويد: نزد رسول‏الله‏صلي الله عليه وآله بودم و شنيدم فرمود:

((با وجود دوازده خليفه، تكليف و وضع امّت، پيوسته آشكار است.)).

احمد بن حنبل، در مسند مي‏گويد:

((اين حديث را، جابر، از سي و چهار طريق، روايت مي‏كند.)).(33)

ابو عوانه، اين حديث را در مسندش آورده است.(34)

ابن كثير، در البداية و النهاية (ج 6 / ص 248) و طبراني در المعجم الكبير (ص 94 و 97) والمناوي در كنوز الحقائق (ص 208) و سيوطي در تاريخ الخلفاء (ص 61) و عسقلاني در فتح الباري (ج 13 / ص 179) و بخاري در التاريخ الكبير (ج 2 / ص 158) و خطيب در تاريخ بغداد (ج 14 / ص 353) والعيني در شرح البخاري (ج 24 / ص 281) و حافظ حسكاني در شواهد التنزيل (ج 1 / ص 455) و قسطلاني در ارشاد الساري (ج 10 / ص 328) و... حديث مزبور را آورده‏اند.

محدّثان اماميّه، از طريق‏هاي بسيار زياد كه به تواتر مي‏رسد، سند حديث را بيان كرده‏اند. در ميان آن‏ها، سندهاي صحيحي است كه قابل ترديد نيست.

شيخ حرّ عاملي، در جلد دوم از كتاب ارزش‏مند إثبات الهداة، نهصد و بيست و هفت روايت با مضموني نزديك به هم در امامت دوازده امام آورده كه در بسياري، به گونه‏اي صريح و روشن، شمار دوازده‏تن و نام امامان نيز آمده است. برخي از اسناد روايات، صحيح و بي اشكال است و بي هيچ عيبي، به حد تواتر مي‏رسد.

از جمله‏ي آن‏ها، نود و پنج روايت در كافيِ كليني،

پنجاه و سه حديث در عيون الأخبار صدوق،

بيست و دو حديث در معاني الأخبار صدوق،

نود و دو روايت در كمال الدين صدوق،

بيست و دو روايت در امالي صدوق،

هجده حديث در الغيبة شيخ ابوجعفر طوسي،

يازده روايت در مصباح المتهجد طوسي را آورده است.

ما، هيچ وجه معقولي براي ترديد در روايتي كه محدّثان معتبر از نهصد و بيست و هفت طريق روايت كرده‏اند، نمي‏بينم.

چند نكته درباره‏ي اين حديث‏

1- ترديدي نيست كه حديث ((اثنا عشر خليفة)) از رسول الله‏صلي الله عليه وآله است كه شيعه و سنّي از طرق بسيار، آن را روايت كرده‏اند. روايت بخاري و مُسلم - از اهل سنّت - و كليني و صدوق و شيخ طوسي - از شيعه - ما را از ديگر راويان اين حديث، بي نياز مي‏كند.

2- اين احاديث، آشكارا مي‏گويد، امامان ذكر شده در روايت، بر حقّ‏اند و از شمار پيشوايان ستم و بيداد، مانند معاويه، يزيد، وليد، متوكل،... نيستند.

3- شمارشان، دوازده تن است، به تعداد نقيبان بني اسراييل. خداي بلند مرتبه مي‏فرمايد:

((خدا، از بني اسراييل عهد گرفت، و دوازده بزرگ، ميان آنان برانگيختيم [ كه پيشواي هر نسلي باشند ].)).(35)

4- زماني، بي وجود آنان نخواهد بود.

براي تمامي اين احاديث، مصداق و تطبيقي جز امامان دوازده گانه - كه آخرين آنان، امام دوازدهم، مهدي منتظرعليه السلام است - و نزد شيعه‏ي اماميه‏ي اثنا عشريه شناخته شده‏اند، سراغ نداريم.

اگر زحمت و مشقّتي را كه علمايي مانند سيوطي متحمّل شده‏اند تا دوازده امير پس از رسول الله‏صلي الله عليه وآله را مرتّب كنند، ببينيم، قلب‏مان مطمئن خواهد شد كه مقصود رسول‏الله‏صلي الله عليه وآله جز امامان دوازده‏گانه‏ي اهل بيت‏عليهم السلام نيست.

بر توجيهي كه سيوطي براي اين روايت آورده، محمود ابو ريه، حاشيه‏ي خوبي زده است:

((خدا بيامرزد آن كسي را كه بگويد، سيوطي، [ با اين توجيه‏اش ] مانند كسي است كه شبانه براي جمع آوري هيزم برود [ كه هر خس و خاري را كورمال و با دست زخمي گرد آورد ]!)).(36)

آن چه بر شمرديم، چهار دسته روايت بود كه از لحاظ سند و دلالت، قابل ترديد نيست. اگر اين احاديث را به هم ضميمه كنيم، مصداقي حقيقي و دقيق، جز آن چه شيعه‏ي اماميه‏ي اثنا عشريه مي‏شناسد، ندارد.

آناني كه مسئله‏ي غيبت و انتظار را نمي‏پذيرند، نمي‏توانند عقيده و نظر خود را مصداق اين احاديث بدانند؛ چرا كه در بسياري زمان‏ها و در مرحله‏هاي بلندي از تاريخ، زنجيره‏ي امامت، بنابر همه‏ي مباني و آرا، جز عقيده‏ي اماميّه‏ي اثنا عشريه، گسسته شده است و حتّي اگر تكلّفي را كه سيوطي براي ترتيب دادن دوازده امام كشيده شده است، بپذيريم، باز دسته‏ي نخست و دوم و سوم احاديث، با واقعيّت تاريخ اسلامي همخواني ندارد و مصداقي براي اين احاديث پيدا نمي‏كنيم.

اما آناني كه مسئله‏ي غيبت و انتظار امام را مي‏پذيرند، مانند اسماعيليه، اينان نيز نمي‏توانند تفسيري درست از اين چهار گونه احاديث نشان دهند؛ زيرا، اعتقادشان، مطابقت با دسته‏ي چهارم، يعني رواياتي كه صراحت دارد شمار خلفاي رسول الله‏صلي الله عليه وآله پس از ايشان، دوازده امام يا امير است، ندارد.

پس تطبيق و مصداق اين روايات، در تاريخ اسلام، منحصراً، [ عقيده و ] گفته‏ي شيعه‏ي اماميّه است، نه مصداق‏هاي ديگر. اين استدلال، معناي (( مطابقت و انحصار )) است [ كه در آغاز سخن گفتيم ].

براي فهم بهتر اين استدلال، به حكمي در باب قضا اشاره مي‏كنيم. اگر يك نفر، مَبْلغي پول در خانه‏اي بيابد كه جز چند نفر معدود بدان جا رفت و شد ندارند و ديگران وارد نمي‏شوند، و يكي از آن اشخاص، مدّعي آن مَبلغ شد. اگر كساني كه بدين خانه رفت و شد دارند، چنين ادعايي نداشته باشند، حتماً، قاضي، حكم مي‏كند كه مال را به سبب نبود ادعاي ديگري، به مدّعي بدهند. براي اين حكم بديهي، نياز به بيّنه يا سوگند يا ديگر راه‏هاي اثبات قضايي نيست. اثبات امامت امامان دوازده‏گانه‏ي اهل بيت، تا حدودي، مانند اين مثال قضايي بديهي است. از اين رو گفتيم، انطباق اين روايات بر امامان دوازده‏گانه‏ي اهل بيت، از جمله دوازدهمين امام غايب و منتظرعليه السلام انطباقي قطعي و ضروري است و نياز به تلاش علمي بسيار ندارد. براي تشخيص صحيح مصاديق اين تعداد، تنها، بايد نگاهي پيراسته و پاك داشت و از پيشينه و ته مانده‏هاي فكري و تعصب‏هاي كور، خالي بود. خداوند، ما را از آن تعصب كور، در پناه خود نگه دارد.

گزيده‏ي سخن‏

سخن را در اين‏باره خلاصه كرده، مي‏گوييم، در برابر ما، دو فرض است:

فرض نخست، درستي عقيده‏ي شيعه‏ي اماميّه درباره‏ي امامان اثنا عشر، از جمله حضرت مهدي‏عليه السلام است.

دومين فرض، نادرستي اين باور است.

طبيعي است، اگر در پرتو چهار دسته احاديث گذشته كه مناقشه در اعتبار آن‏ها، مخالف همه‏ي اصول حديث‏شناختي است، و تكذيب و ردّ آن‏ها، به معناي انكار رسالت است، به پژوهش و تحقيق درباره‏ي اين دو فرض بپردازيم، به آساني، تفسيري واقعي و تاريخي از اين چهار گونه احاديث خواهيم فهميد و آن، درستي عقيده‏ي شيعه است.

-------------------

پي‏نوشت‏ها:

1) انبياء (21): 105.

2) قصص (28): 5 - 6 .

3) انبياء (21): 105.

4) قصص (28): 4 .

5) الصواعق المحرقة، دار الطباعة المحمدية، مصر، ص 149.

6) مَنْ مات و لم يعرف إمام زمانِهِ مات ميتةً جاهليةً.

7) صحيح مسلم، كتاب الإمارة، باب الأمر بلزوم الجماعة عند ظهور الفتن، ج 6، ص 22.

8) صحيح البخاري، كتاب الفتن، باب دوم.

9) مسند احمد، ج 1، ص 416.

10) مسند الطيالسي، چاپ حيدر آباد، ص 259.

11) المستدرك حاكم.

12) تلخيص المستدرك، ذهبي، ج 1، ص 77.

13) مجمع الزوائد، هيتمي، ج 5، ص 218 - 225.

14) بحار الأنوار، ج 23، ص 76-93.

15) رجال سند، همگي، ثقه‏اند.

16) بحار الأنوار، ج 23، ص 90؛ رجال كشي، ص 266 - 267.

17) هود (11): 113.

18) شعراء (26): 151-152.

19) نساء(4): 60.

20) لا تخلو الأرض من حجة.

21) الكافي، ج 1، ص 178.

22) همان.

23) همان. سند و تمامي راويان حديث، ثقه‏اند. ابراهيم بن هاشم، پدر علي بن ابراهيم است. علامه، در خلاصه، اخذ به روايت‏اش را ترجيح داده است. فرزندش علي بن ابراهيم، در تفسير، بسيار از او روايت كرده است. وي در مقدمه‏ي تفسير، ملتزم به روايت از موثّقان است. ابن طاووس، هنگام ذكر روايتي از امالي صدوق - كه در سند آن ابراهيم بن هاشم است - مي‏گويد: ((تمامي راويان حديث، ثقه‏اند.)).

وي، نخستين كسي است كه حديث كوفيان را در قم پخش كرد و از او پذيرفتند، به رغم آن كه مشهور بود كه قمي‏ها، در پذيرش حديث، بسيار سخت گيرند. فقيهان ما در اخذ روايت وي ترديد نمي‏كنند. آية الله خويي، رحمه الله، مي‏گويد: ((در وثاقت ابراهيم بن هشام، شك، روا نيست.)).

24) همان. علي بن حكم را فقيهان ما توثيق كرده‏اند؛ زيرا، در اسناد كتاب تفسير علي بن ابراهيم قمي است.

25) همان.

26) همان، ج 1، ص 179. سند، معتبر و كامل است. حسين بن محمد اشعري، مورد وثوق شيخ كليني است. معلّي بن محمد، بصري است. در تفسير قمي گزارش شده كه او، ثقه است. وشّاء، حسن بن علي بن زياد است. برقي، درباره‏اش مي‏گويد: ((در وثاقت‏اش، ترديد، روا نيست.)).

27) نهج البلاغه، حكمت 147.

28) صحيح مسلم، چاپ دارالفكر، ج 6، ص 3، ح 6، (باب أن الناس تبع لقريش از كتاب الإمارة.)

29) همان، ح 8.

30) همان.

31) سنن الترمذي، ج 4، ص 501، چاپ مصطفي البابي الحلبي.

32) سنن ابي داوود، ج 2، ص 421، چاپ مصطفي البابي الحلبي 1371. (آغاز كتاب المهدي).

33) مسند احمد بن حنبل، ج 5، ص 86 - 108.

34) مسند ابي عوانة، ج 4، ص 396 و 398 و 399.

35) مائده(5): 12.

36) أضواء علي السنة المحمديّة، ص 212، چاپ دارالتأليف، مصر.